



آیا در مدرسه «راه خوشبخت شدن» را می آموزیم؟

### جای خالی «سواد عاطفی»

۱ یکی از موضوعات مهم در هزاره سوم توجه واولویت بخشی به مسأله «پرورش» نسبت به «آموزش» است. این روزها این سؤال بسیار مطرح می شود که هدف از مدرسه رفتن بچه ها چیست؟

به نظر می رسد که با توجه به اولویت بخشی به کیفیت زندگی در مباحث آموزشی، هدف از مدرسه رفتن برخلاف گذشته که صرفاً با دغدغه های علمی و آموزشی تعریف می شد، با اهدافی مثل «لذت بردن از زندگی»، «ارتباط برقرار کردن با دوستان»، «مهرورزی» و «رشد خلاقیت» عنوان می شود.

۲ امروزه آموزش و مدرسه در تطابق با خود زندگی تعریف می شود. بر این مبنا، دانش آموزان باید «هنر زندگی کردن» را بیاموزند. یکی از مشکلات دانش آموزان این است که بعد از فارغ التحصیلی و با وجود کسب نمرات ممتاز از نظام آموزشی نمی توانند خوشحال، مقاوم و بارآده قوی زندگی کنند. آنان وقتی با اولین مشکل مواجه می شوند دچار استرس، ضعف اعتماد به نفس و قدرت تصمیم گیری می شوند. این موضوع نشان دهنده این است که ما در نظام آموزشی نتوانسته ایم بچه ها را برای زندگی تربیت کنیم.

هرچند در سال های اخیر تحت عنوان درس «مهارت های زندگی» تلاش شده تا اقداماتی در این زمینه صورت گیرد اما در عمل نتایج چندان مطلوب نیست. به طور کلی اگر بخواهیم در نظام آموزشی تغییری ایجاد کنیم باید نگرش خود را نسبت به آموزش تغییر دهیم.

مهارت زندگی یادگیری تکنیک ها و شیوه های مواجه شدن با واقعیات اجتماعی است، درست مثل یک مسابقه بوکس که بوکسور باید بداند چگونه و از چه زاویه ای می تواند حمله کند؟ چطور باید در برابر حملات مقاومت کند و راه عبور و موفقیت چیست؟ همه اینها نشان می دهد که مسأله آموزش لازم است با تغییرات اساسی همراه شود. برای آنکه بتوانیم تغییر در این زمینه ایجاد کنیم باید از خود کاوی آغاز کنیم.

۱

یادداشت



دکتر مهرداد نافری  
جامعه شناس و  
عضو هیات علمی  
دانشگاه آزاد



۳ معلم ما باید بتواند راه «درک و شناخت خود» را به دانش آموزان آموزش دهند. در این بحث، پرسش اساسی این است «من کیستم؟» و «چگونه با دنیای خود ارتباط برقرار می کنم؟» نکته مهم این است که زندگی دارای رازها و رموزی است که گاهی در کتب درسی به آنها اشاره نشده است. اما در فرهنگ غنی ایرانی این نکات وجود دارد. به عنوان مثال در اندیشه های ناب مولانا و حافظ می توان مصداق های عمیقی از مفهوم زندگی را دریافت کرد.

علاوه بر «خودشناسی» نکته دیگری که باید به عنوان مهارت زندگی به بچه ها آموزش داد «توجه به ثروت درون» است. مهم ترین ثروت هر کس در درون او وجود دارد. مقصود از ثروت باطنی یعنی پتانسیل رشد و انسان شدن که برای هر فرد مختص خود اوست و در نهادش به ودیعه گذاشته اند. نکته مهم در این فرآیند این است که ما در تجربه های ادراکی، گوهر انسانی خود را به منصف ظهور برسانیم. انسان تنها موجودی است که می تواند خود را تا بی نهایت گسترش دهد. بر این مبنا وظیفه مدارس در جهانی که با هجوم های اطلاعاتی مواجه است، تقویت هر فرد از درون است.

۴ یکی از مهم ترین مسائلی که در مهارت زندگی باید به آن توجه شود تأکید و اولویت بخشی به «سواد عاطفی» است. اگر سواد عاطفی را آموزش دهیم دانش آموز می تواند به این ادراک برسد که نقاط ضعف و قوت او چیست و اصولا با ناکامی های درونی و هویتی خود چه باید کرد؟ و چگونه می شود احساس امنیت عاطفی کرد؟ در اینجا بحث «فلسفه زندگی» و «زیستن» به میان می آید. دانش آموز باید بداند هدف از خلقت چیست و آمدن او به دنیا با چه اهداف و فلسفه ای همراه بوده است؟

در حال حاضر در خصوص فلسفه زندگی و جهان بینی دانش آموزان در نظام آموزشی کار سامان مندی صورت نمی گیرد. ما باید بتوانیم در نظام آموزشی هدفمند و با استراتژی های مناسب مقتضی زمانه حال حرکت کنیم. شاید بتوان اینگونه گفت یکی از سخت ترین اقدامات «تربیت انسان مهرورز خلاق ارزشمند» است. اما آنچه که ما به آن نیاز داریم تحقق چنین ریافتی است. انسانی که مهرورزی را نه از حسب نیاز و وابستگی بلکه در راستای بهتر شدن خود و جهان ارائه می دهد. علاوه بر این، او باید بتواند خلق کننده مضامین نو در جهان باشد. در مهارت زندگی باید تأکید کنیم که هدف این است که هر دانش آموز جهانی نورا ایجاد کند و ایده ای به این جهان بیفزاید. زندگی زمانی هیجان انگیز و زیبا می شود که حس زندگی، هویت مهرورزی و نگاه خلاق را در دانش آموزان تقویت کنیم. چنین انسانی محصول رشد در فضای آگاهی و شناخت است.

انسان آگاه با همه چیز بر اساس هدفمندی و درایت و شناخت مواجه می شود. هم اکنون بزرگترین شکاف در جهان امروز جدایی انسان از طبیعت است. دانش آموز مهرورزی می داند که بخشی از طبیعت است و باید به طبیعت احترام بگذارد. اگر طبیعت را نادیده بگیریم آینده بشریت با خطرهای جدی مواجه خواهد شد. در کلاس های مهارت زندگی باید بگوییم ما پیش از آنکه خودمدار و خودمحور باشیم باید طبیعت مدار باشیم. به طور کلی انسان نمی تواند خارج از منطق طبیعت حرکت کند. خروج از منطق طبیعت نتایج ناگواری مثل جنگ، خشونت، از بین رفتن اقلیم های حیاتی، گرم شدن زمین، سوراخ شدن لایه اوزون و... را به همراه دارد.

۵ در کلاس های مهارت زندگی باید به بچه ها آموزش دهیم که زندگی «هنر مسئولیت» است. اگر ما نسبت به سرنوشت خود و جهان احساس مسئولیت نکنیم نتیجه آن رشد افرادی مثل هیتلر و استالین در تاریخ است. باید یاد بگیریم رشد واقعی، رشد آگاهی و مسئولیت پذیری نسبت به بشریت است. در زندگی هیچ ثباتی وجود ندارد اما این انسان ها هستند که می توانند با درایت و آگاهی و مسئولیت، ثبات را در جامعه ایجاد کنند. در مدارس باید با تحولات کنار بیاییم. اساس زندگی بر تغییر و تحول بنا شده است. تغییرات یعنی جذب شادی ها از محیط و با شادمانی زندگی کردن و شناسایی همه آن وقایعی که در اطراف ما در حال وقوع است.

در کلاس «مهارت زندگی» به بچه ها یاد دهیم که درد و رنج در زندگی وجود دارد و کسی متکر آن نیست اما ما چون فهم متفاوتی از زندگی داریم در اقیانوس شادی غوطه ور هستیم و این بدین معنا است که ما هم مثل همه مردم جهان در زندگی می کشیم اما چون هدف خلقت را متعالی می دانیم با آگاهی به سوی رشد خود و جهان اطراف حرکت می کنیم. دانش آموزان یاد می گیرند که آموزش با هرگز متوقف نمی شود و چه بسا که تجربه زیسته ما در یک برهه زمانی راه متعالی شدن و صعود انسانی ما باشد.

۶ این روزها در تبلیغات در فضاهای مجازی با مسأله «جست و جوی خوشبختی» مواجه هستیم. دانش آموز در کلاس درس مهارت زندگی می آموزد، «خوشبختی» در معنای مطلق، معنایی ندارد. خوشبختی یعنی اینکه فرد بتواند در موقعیت حال بهترین تصمیم را برای خود بگیرد بدون آنکه به کسی یا چیزی آسیب وارد کند.

نکته دیگر اینکه بچه ها در کلاس «مهارت زندگی» یاد می گیرند که چگونه با ترس های خود مواجه شوند. ترس نقطه توقف در زندگی هر فرد است و برای همگان وجود دارد اما واقعیت برای «انسان مهرورز خلاق ارزشمند» این است که ترس های او چه هستند، چگونه باید آنها را مدیریت کرد و با آنها مواجه شود؟ انسان تنها موجودی است که فاجعه های بزرگ بر به زار می آورد. اما همین انسان می تواند از فاجعه ها عبور کند. صحنه زندگی، صحنه نبرد و مواجهه با چیزهایی است که بر انسان می تازند و قرار است که به ما آسیب برسانند اما اگر به «ثروت درون خود» مراجعه کنیم و درکی عمیق از خود داشته باشیم تسلیم شرایط نخواهیم شد. شاید وقت آن رسیده که وارد اقلیم جدیدی شویم که هاتف آن را وعده داده است. چشم دل باز کن که جان بینی / آنچه نادیدنی ست آن بینی

گر به اقلیم عشق رو آری / همه آفاق گلستان بینی

## گفت و گو با دکتر نعمت الله فاضلی به بهانه آغاز سال تحصیلی

# عصیان علیه عادت های آموزش

«مدرسه» چه باید باشد و چه نباید باشد؟

مهسا رضانی  
خبرنگار

در دنیای امروز که آموزش به امری عمومی بدل شده، نظام آموزش رسمی از جایگاه مهمی برخوردار شده است. در این فضا باید پرسید که «کارویژه مدارس چه باید باشد؟» از این رو، به سراغ دکتر نعمت الله فاضلی، انسان شناس و عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی رفتیم او همواره از دغدغه ماندن آموزش در کشور بوده و از جمله اساتیدی است که در تدوین کتاب «مرگ مدرسه» همکاری داشته است. او در باب اینکه «مدرسه چه باید باشد و چه نباید باشد» نظرات قابل تأملی دارد که این مصاحبه را بس خواندنی کرده است.

■ جناب دکتر فاضلی، کارویژه مدارس در دنیای امروزی ما چه باید باشد؟

پرسش ساده و در عین حال دشواری را طرح کردید. بله، صد سال است که ما فرزندان ما را به مدرسه می فرستیم، اما برای چه، این کار را می کنیم؟ عیسی خان صدیق در کتاب «ایران مدرن و نظام آموزشی آن» که در سال ۱۳۱۰ آن را نوشت، نقل قولی از کتاب «پندنامه» بوذرجمهر، وزیر انوشیروان ساسانی، می آورد که یک انسان باید یک سوم از روز و شبش را به «پرسیدن پرسش های خردمندانه اختصاص دهد». گمان می کنم منظور بوذرجمهر این باشد که یک سوم زمان ما باید به «آموزش مسأله محور» اختصاص یابد. یک سوم عمر ما باید صرف یادگیری مسأله محور» شود. نظام آموزشی باید این وظیفه را برعهده گیرد که فرزندان ما بیاموزند که «مسأله محور» بیندیشند.

«اندیشیدن مسأله محور» فقط این نیست که از کسی سؤال بپرسیم و گزاره های استقهامی طرح کنیم، بلکه «یادگیری مسأله محور» یاد گرفتن به شیوه ای خاص زیستن و مواجهه با جهان و هستی است؛ اینکه منفعلانه، غیر خلاق، مطیع، زبون و غیرمسئولانه با جهان و هستی روبه رو نشویم. مدرسه باید این وظیفه بزرگ را عهده دار شود.

در جهان معاصر، وظیفه مدرسه این است که فرزندان ما از همان آغاز ورودشان به جهان اجتماعی بیاموزند که باید بیندیشند و «اندیشیدن» با «پرسیدن» آغاز می شود. اندیشیدن یعنی جدی گرفتن نقش خود در این جهان. مدرسه باید به بچه ها بیاموزد تا در چیزهایی که به آنان القا می شود شک کنند، در اقتدار چیزهایی که برایشان بدیهی و طبیعی نشان داده می شود تردید کنند، بچه ها در مدارس باید شک کردن و پرسیدن از چیزها را بیاموزند و این «پرسیدن» اساس شکل گیری ذهن و زبان و توسعه شخصیت شان شود.

■ چگونه می توان به این «روحیه پرسشگری» رسید؟ برای تحقق این امر به چه پیش شرط هایی نیاز داریم؟

اولین نکته این است که مدرسه در ایران امروز باید ابتدا از طریق نویس و خوانا کردن فرزندان این سرزمین چنین کارویژه ای را انجام دهد. شرط پرسشگری، شهروندی و سوؤگی در جهان مدرن، «نویسا»

و «خوانا» بودن است. مردم حق نویسایی و خوانا شدن دارند. نظام های سیاسی مدرن پذیرفته اند که همه مردم شهروند هستند و نه رعیت. لازمه شهروندی برخورداری از حقوق ها قابلیت و شایستگی این حقوق ها است. «نویسایی» و «خوانایی» هم به معنای داشتن مهارت خواندن و نوشتن است، هم به معنای قابلیت یا شایستگی عاطفی و شناختی و ارزشی که امکان استفاده خلاقانه و نقادانه از مهارت خواندن و نوشتن را به افراد دارای سواد بدهد.

بنابراین، کارویژه مدرسه و نظام آموزشی چیزی نیست جز «تربیت افراد باسواد». اما دقت کنید که «باسواد» معنایی دم دستی و سطحی ندارد. باسواد کسی است که می تواند مسأله محور بیندیشد و خلاقانه و نقادانه از مهارت خواندن و نوشتن برای توسعه خود، جامعه و جهان مسئولانه استفاده کند.

■ با توجه به این کارویژه مدرسه، چه ارزیابی از نظام آموزشی امروز جامعه ما دارید؟ آیا مردم از طریق این نظام به معنایی که گفتید «باسواد» می شوند؟

مطالعات تاریخی درباره نظام مدرسه در ایران نشان می دهد که ایرانیان در دوره قاجار چه برداشتی از آموزش مدرسه ای داشته اند. دوره قاجار، تبار اولیه افکار و باورهای معاصر ما هستند. در این دوره «گفتمان تغییر» در ایران شکل گرفت و شوق تغییر بتدریج در جامعه و بویژه میان اهل فکر و روشنگران پیدا شد. ظهور و گسترش مدرسه نوین بخشی از «گفتمان تغییر» در ایران معاصر بود که وظیفه آن تغییر دادن انسان ایرانی از وضعیت پیشین او بود.

انسان ایرانی شوق تغییر پیدا کرد و مدرسه با همه فراز و نشیب هایی که طی کرد برای تربیت کردن انسان جدید بود. «مملکت ایران» در حال تبدیل شدن به «جامعه ایران» بود، انسان ایرانی هم نیاز داشت تا تربیت شود و از «رعیت» به «شهروند» تغییر کند. میرزا حسین سپهسالار و رشیدیه، میرزا یوسف مستشارالدوله و دیگر رهبران آبادگر و اصلاح گر ایرانی، مدرسه را برای تربیت ملت و تجدید فرهنگ و جامعه ایران می خواستند.

■ با این توصیف آیا مدرسه همان وظیفه نویسا و خوانا کردن شهروندان را هم انجام نمی دهد؟ به هر حال مردم ایران امروز می توانند بنویسند و بخوانند. این را مدرسه به آنها داده است. این طور نیست؟

بله، حق به شما است. مدرسه تا حدودی در گسترش سواد در ایران نقش داشته است و نیروهای بزرگ

آبادگر و اصلاحگر جامعه ایران تا حدود زیادی از درون همین مدرسه بیرون آمده اند. هیچ کس نمی تواند اهمیت مدرسه را انکار کند. اما ببینید در همین زمینه سواد چه اتفاقی افتاده است. مطابق اسناد رسمی از دوره پهلوی تا به امروز، مدرسه را به عنوان دستگاهی نه برای تربیت ملت و تأمین نیاز مردم به تغییر و نو شدن، بلکه برای «کنترل کردن»، «انضباط بخشیدن»، «القای آموزش و پرورش ما هم همین از بین بردن بی سوادی در ایران است. اما سواد ما هم همین از بین بردن بی سوادی است.

امروزه بیش از ۵۰ نوع سواد وجود دارد از آن جمله می توان به سواد

در دوره قاجار انسان ایرانی «شوق تغییر» پیدا کرد. «مملکت ایران» در حال تبدیل شدن به «جامعه ایران» بود، انسان ایرانی هم نیاز داشت تا تربیت شود و از «رعیت» به «شهروند» تغییر کند و مدرسه نوین در راستای این «گفتمان تغییر» ایجاد شد. اما نظام های سیاسی در ایران، مدرسه را به عنوان دستگاهی نه برای تربیت ملت و تأمین نیاز مردم به تغییر و نو شدن، بلکه برای «کنترل کردن»، «انضباط بخشیدن»، «القای ایدئولوژی ها» و «مطیع کردن مردم» به خدمت خود درآوردند. نتیجه این امر این شد که «شوق تغییر» در مردم سرکوب شد

تغییر» در مردم سرکوب شد. اگرچه این مدرسه، توانست تا حدودی علی رغم میل نظام های سیاسی تأثیرات و پیامدهای مهمی در میان گروه هایی از مردم ایجاد کند و به قول یکی از محققان در تغییر ایران از «ممالک محروسه» به «جامعه ایرانی» تأثیرگذار باشد، اما همواره عملکردی با کارکرد مدرسه به صورت نصف و نیمه بوده و

براساس سرشماری ۱۳۹۵ نزدیک ۲۱ میلیون نفر از جمعیت ایران، کم سواد یا بیسواد هستند. واقعیت این است که تا زمانی که ما در بحث سواد پایه با مشکلاتی مواجه هستیم، صحبت کردن از دیگر اشکال سوادها چندان موضوعیتی نخواهد داشت. البته این بدان معنا نیست که همه کسانی که توانایی خواندن و نوشتن دارند، از سواد پایه برخوردارند چرا که لازمه سواد پایه این است که افراد آمادگی های شناختی و عاطفی پیدا کنند که بتوانند از سواد پایه خودشان استفاده کنند. معنای این حرف این است که